

اگر جوان بودم به جای قدم‌زدن‌های امروزی، به سوی آینده‌ای که روشنی‌گاه این تاریخ است مثل شما گریبان پاره می‌کردم و کفش از پا در می‌آوردم و می‌دویدم

شماره پرسش: ۱۹۵۵۱

تاریخ ارسال پرسش: ۱۳۹۶/۳/۱۷ ۰۷:۱۱:۵۰

متن پرسش

دیر رسیدم به انقلاب. شاید هم انقلاب به ما دیر رسید. نسبت ما با انقلاب چه بود؟ ما بدهکار انقلابیم یا طلبکار آن؟ امام دهه ی پنجاه و شصت پاسخ دهه ی نود هم هست؟ جوان دهه ی شصت با امام جای خود را در جبهه پیدا کرد. من با امام جای خودم را کجا پیدا کنم؟ تو به من بگو جای امام کجای جان ماست؟ آیا کسی برای فطرت و حریت و صدق ، اعتباری قائل است؟ دیروز فطرت مرا به انقلاب آورد و همان فطرت امروز در انقلاب حالش خراب است ... فطرت دیروز من در تحلیل و برانداز کردن ها معتبر بود اما وقتی که گفتم حالم در انقلاب خوب نیست از اعتبار ساقط شد؟! آدمهای الکی خوش! آنها که با چهار تا تحلیل حالشان خوب است و به انقلاب امیدوار می شوند و با چهار تا تحلیل و اتفاق کار انقلاب را تمام شده می بینند! من دیر رسیدم. انقلاب حالا دیدنی نیست. امروز انقلاب گیج و سرگردان تر از همیشه است. توقع ما از انقلاب زیاد بود؟! اینکه ما دلمان به چهار تا روضه و کتاب و سخنرانی خوش نباشد انتظار زیادی از انقلاب است؟! امروز کدام جوان شبیه ما خودش را با امام پیدا کرد و با امام حرکت کرد؟! ما چوب چه را می خوریم؟ اینکه امروز می گوئیم انقلاب جواب ما نیست؟! انقلابی که سر حرکت را به سمت دروغ ببرد، اسمش چیست؟ انقلاب همراه دروغین می خواهد؟ انقلاب تایید دروغین می خواهد؟! انقلابی که فطرت مرا ، ساده ترین را ، سر راست ترین را نبیند ، انقلاب است؟ انقلابی که صدق را نفهمد انقلاب است؟ انقلابی که در آن نفسهای صادقان تنگ شود انقلاب است؟! این انقلاب راستگوهاست یا دروغگوها؟! پس چرا ما امروز با راست ترین انقلاب ، با امام مان ارتباط نگرفتیم؟! چون صحیفه را از اول تا آخر ده بار نخوانده ایم؟! انقلاب دستش آنقدر خالی شده که همه چیز را می خواهد بگذارد پای گناه ما؟! چطور گذشته ها وقتی گناهکارتر از حالا بودیم فطرت مان حالی اش می شد که این راه غلط است و حالا که آمدیم سمت نور انقلاب باز هم همان فطرت می گوید من حالم خوب نیست ، نه عین قبل ولی حالم از جنس دیگری بد است. آنوقت این جور موقع ها آقایان جوابشان این است که تو گناه کردی و بصیر نیستی که نمی فهمی انقلاب جواب توست! کدام جواب؟! سوال ما چه بود که این شد جواب مان؟! انقلاب عزیزتر از جان ماست حالا از من می خواهند به عزیزترینم دروغ بگویم؟ اینها دلشان به چه خوش است؟! چرا آنقدر حالشان الکی خوب است؟ چرا آویزان تر از همیشه ی تاریخ هستند؟! یکی آویزان رهبری ، آن یکی آویزان امام. یکی داوری اردکانی را برند کرد ، بغل دستی اش محمد مهدی میر باقری را چسبید. یک سری هم این وسط سنتی تر هنوز دروبرو مراجع می پلکند. نکند انقلاب قرار بود یک مشت آدم آویزان تربیت

کند؟! آدمهایی که با هر کدام حرف زدی به جای جواب برایت کتاب خواندند. آنها که کوک شده بودند برای پاسخ و بی آنکه بدانند با آویزان شدن به اندیشه ی دیگران راهی برای فرار از رو شدن با خود برای خودشان دست و پا کرده بودند. این همان انقلاب بود؟! ته جواب هم محض خالی نماندن عریضه ، آرمان ، تمدن اسلامی و مدرنیته گذاشتند بغل دستش تا چیزی از قلم نیفتاده باشد اما آن کسی که از قلم افتاد ما بد قواره ها بودیم ، فطرت مان بود ، حریت و صدق هم. برنامه های آقایان انگار این ریختی ست که کتاب و تحلیل می خوانند در همین حین به انتظار یک اتفاق خاصی می نشینند مثلا انتخابات ، برجام و ... بعد باران تحلیل است که از آسمان می بارد. آنوقت کم کم سرد می شوند و جَوش می خوابد دوباره می روند کتاب می خوانند تا حادثه و رویداد بعد. من تازه به دوران رسیده از این مرزهای قاتی پاتی انقلاب خسته م. من تازه به دوران رسیده از این سرگشتگی ، حیرانی و بی همزبانی و تنهایی خسته م. واقعیت این است که ما نسل سوخته ایم. نسل در حسرت سوخته. حسرت فهم و لمس تجلی آن نور در حق ترین جبهه ها و ایکاش سهمی از جبهه ها برای ما غایبان سوخته ی آینده کنار می گذاشتند تا در کنار امام می چشیدیم آن اصالت را و مجبور نبودیم در این بُهت زمان توهم متشخص به خورد دلمان بدهیم. انگار برای ما زودتر از هر روز دیر شد.

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: بنده این سخنان را سخنان هوشیارانه ی کسی می بینم که می خواهد یک قدم از همه ی آنچه در اطراف او ست، جلوتر بگذارد تا شاید گشایشی زنده او را در برگیرد. سخنان کسی که نمی خواهد خود را با مفاهیم بلند قانع کند، ولی از حضوری متعالی جا بماند. مانده ام که چگونه با شما در این واژه های بس طوفانی قدم بزنم و از کجا شروع کنم؟!

می گویی من با امام، خودم را در کجا پیدا کنم؟ می دانم که می دانی خواهم گفت: در حضور در مقابل استکبار، با روحی جستجوگر که می خواهد در این تقابل، خدا را ملاقات کند به همان معنایی که شهداء شروع کردند.

می گویی ما چوب چه می خوریم که این همه تاریکی؟! و باز خواهم گفت چوب غفلت از حضور تاریخی انقلاب اسلامی. اما نه به آن معنا که در فکر خود مطلب را دنبال کنی، بلکه این یک احساس عارفانه است که در لحظه لحظه های انقلاب اسلامی می توان با آن زندگی کرد.

نه! نه! هرگز انقلاب همراه دروغ و تأییدهای دروغین و اندیشه های سطحی نمی خواهد. این ها قاتل انقلاب اند. انقلاب اسلامی حقیقتی است که بر جان هوشیاران این تاریخ مستقر شده است و تمام آن چیزی است که فطرت ما به دنبال آن است.

می گویی انقلاب اسلامی، فطرت ها و صدق ها را نمی فهمد! در حالی که خدا می داند تنها در بستر نور

انقلاب اسلامی است که درستی‌ها و صدق‌ها و کذب‌ها و دورویی‌ها و ریاها، هرکدام نمایان می‌شوند.

من از تو نمی‌پذیرم که رجوع به افرادی که نام بردی آویزان شدن به آن‌ها است. نه! انقلاب اسلامی مظاهری دارد که رجوع به آن‌ها، رجوع به زاویه‌های مختلف منشوری است که هر صفحه‌ی آن وجهی از خود را نشان می‌دهد.

خوب متوجه‌ای که نه با مطالعه‌ی کتاب و نه با مباحث تمدن اسلامی و نقد مدرنیته، به آن افقی که در عهد با انقلاب اسلامی به دنبال آن هستیم نخواهیم رسید. و باید آن افق را در همان کند و کاو فطرت و حریت و صدق جستجو کرد.

اگر به کتاب رجوع می‌شود قصه‌ی ما قصه‌ی آن است که گفت:

ما جامه نمازی به سر خم کردیم

از خاک خرابات تیمم کردیم

شاید که در این می‌کده ما دریابیم

آن عمر که در مدرسه‌ها گم کردیم

پس قضیه، کتاب‌خوانی و یافتن تحلیلی برای دل‌خوش کردن نیست؛ قضیه، دربه‌در به دنبال تذکری است که راه گشوده‌شده را فراموش نکنیم.

فرق نمی‌کند، هم شمای تازه به دوران‌رسیده از سرگشتگی و تنهایی و بی‌هم‌زبانی در زمانه‌ی فترت خسته شده‌اید، و هم این پیرمردی که دوران‌های گذشته را دیده است. و اگر جوان بودم به جای قدم‌قدم‌زدن‌های امروزی، به سوی آینده‌ای که روشنی‌گاه این تاریخ است مثل شما گریبان پاره می‌کردم و کفش از پا در می‌آوردم و می‌دویدم.

شما نسل سوخته‌ای نیستید، نسلی هستید که بوی می‌تاریخی انقلاب اسلامی به مشامت‌تان خورده است و طالب مستی دوران نسلی هستید که شهیدان آن را نشان داده‌اند و شما مانده‌اید که مستی شما چگونه باید باشد. و ماندن در دوران فترت، از همین جنس است. چه سخت است اسیر قبض و بسطی باشیم که نه می‌توانیم به وضع موجود که باز، سیاهی دوران غرب‌زدگی است راضی باشیم و نه راه آزادشدن از ریسمان غرب‌زدگی به راحتی به عنوان یک سبک، نمایان شده است.

تنها و تنها وقتی در باور رهبری انقلاب جستجو می‌کنیم و با او به تاریخ خود می‌نگریم می‌بینیم شری از دور و قاصدکی پیام‌آور، از پشت ابرها و در پشت کوه‌ها □ کوه‌های تاریک بی‌روح سرد دنیای مدرن

□ بسی نمایان است. مائیم و همچنان پایداری و پایداری، زیرا آن شرر خبر از آینده‌ای می‌دهد که رهبری انقلاب، گزارش‌گر آن است وقتی که گفت: قطعاً آینده‌ی شما بهتر از امروز است؛ دروغ نمی‌گوید. باید در باور او نشست تا آن آینده را احساس کرد و با گرمی تمام، زندگی را معنا بخشید. موفق باشید